ملاحظاتی دربارة مقالة «تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض»

فهرست عناوین ملک محمدی علی

چکیده

«تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض» عنوان مقاله‌ای است، به قلم مؤلّفین در مجلّه پژوهش‌های فلسفی‌ـ کلامی، شمارۀ 31 و 32 که عهده‌دار بررسی نظر ارسطو دربارۀ‌ اصل امتناع تناقض می‌باشد. سه نتیجه‌ اساسی در این مقاله أخذ شده است: 1) ارسطوتعبیر واحدی از این اصل ندارد، 2) ناهم‌سازگاری برخی دیدگاه‌‍‍‌های ارسطو در این زمینه، 3) گزاره نما بودن این اصل بنا به تقریر ارسطو. در این نوشته سعی بر این است تا از دو جهت ایده‌های مطرح شده دراین موضوعات‌ به چالش کشیده شده و ناکافی‌بودن دلایل پشتیبان آن ایده‌ها را نشان دهم؛ الف) نشان دادن تفسیر به رأی‌های قطعات ارسطو که حکم مقدمات را در کل استدلال‌های آن مقاله ایفا می‌کنند و ب) استدلال علیه ایده‌های اصل مطرح شده در مقاله.[1]

کلید واژه‌ها

اصل امتناع تناقض، وحدت درتناقض، اصل این همانی، گزاره‌های متناقض، ارسطو

درآمد

«تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض[2]» مقاله‌ای استکه نظر ارسطو را دربارة اصل امتناع تناقض بررسی کرده است. از این مقاله، سه نتیجة اساسی أخذ شده است:

1) تنوع تعبیرها: تعاریف ارسطو از این اصل، مضمون واحدی ندارند[3] او از این اصل با هشت عبارت متفاوت تعبیرکرده است[4] و در کل، باید میان دو تعبیر متافیزیکی و منطقی تمییز گذارد.[5]

2) ناهم‌سازی: لوازم تعاریفی که ارسطو از اصل تناقض ارائه کرده، با برخی دیدگاه‌های او ناسازگار است[6] و درنتیجه، نمی‌توان سازگاری دیدگاه وی را حفظ کرد.[7]

3) مهمل بودن و بی‌معنایی: تعبیر ارسطو زمانی تعریف لفظی و مانعی از اصل تناقض است که با عبارت معناداری تکمیل شود[8]؛ در غیر این‌صورت نمی‌توان آن را گزاره، یعنی سخنی دانست که در باب مطلق اشیا گزارشی می‌دهد،[9] اما ارسطو این مهم را بر نیاورده است.[10]

نویسندگان مقاله، با برداشتی که از سخنان ارسطو کرده‌اند، به نتایج یادشده رسیده‌اند. به نظر ما، نه آن برداشت درست است و نه می‌توان نتایج نهایی را پذیرفت. بنابراین، مقاله را به دو بخش تقسیم می‌کنیم: 1) نقد برداشت نویسندگان از گفته‌های ارسطو؛ 2) نقد ملازمة میان برداشت‌ها، نتایج ودرستی آنها.

ذکر این نکته ضروری است که در نقد و بررسی آرای مطرح شده، تنها «رویکردی سلبی» را پی می‌‌‌گیریم؛ یعنی این نوشته عهده‌دار تبیین کامل نظریات ارسطو در موضوعات موردبحث در این‌جا نیست. تنها به وجوهی از تعالیم ارسطو خواهیم پرداخت که برای رفع نظر مأخوذ از مقالة پیشین کافی باشند.

2ـ1) عبارت «الف»: بررسی عبارت «الف» از ارسطو دربارة اصل تناقض؛

«... هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست... .» 1006 الف 1‌ـ5 [210].

ترجمة فارسی این جمله کافی نیست و باعث شده تا نحوی از توضیح دربارة معنای «ممکن» مدّنظر در آن عبارت لازم بشود، امّا می‌توان ترجمة مستقیمی‌‌از عبارت مدّ نظر را بدین شکل بیان کرد: «بودن (چیزی) و نبودن (چیزی) در یک زمان غیرممکن است».[11]

و ارسطو غیر ممکن را این‌گونه تعریف می‌کند: «آنچه مقابل‌اش ضرورتاً صادق است»[12] (1019 ب 20‌ـ30).

بدین ترتیب، حاصل بیان ارسطو این‌گونه است که، بالضروره صادق است که چنین نیست که چیزی در یک زمان هم هست باشد و هم نیست (عدم اجتماع هستی و نیستی ضرورت دارد). مقصود عبارت، آشکار است.

استدلال مؤلفان بر این‌که مقصود از «ممکن» در قطعة نقل شده، امکان خاص نیست [210] بدون بیانی که در بالا اشاره شد (با توجه به معنای Impossible) عقیم است؛ اما استدلال مطرح شده در آن مقاله درخور تأمل است، بدین شرح که:

1) اگر مقصود از امکان در عبارت فوق، امکان خاص بود، عبارت فوق با توجه به منفی بودن امکان در آن چنین معنا می‌‌داد: چنین نیست که اجتماع و عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد ضروری نباشد. لازمة این معنا، ضروری بودن عدم اجتماع و یا اجتماع است؛ 2) اما دربارة صادق و یا کاذب بودن یکی از این دو شق، عبارت یاد شده - اگر معنای امکان در آن امکان خاص باشد - چیزی را بیان نمی‌کند؛ 3) حال آن‌که می‌‌دانیم ارسطو بی گمان معتقد است که عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد، ضروری و به طریق اولی صادق است و اجتماع هستی و نیستی در زمان واحد، ممتنع و به طریق اولی کاذب می‌‌نماید؛ 4) زیرا در اندیشة ارسطو «ضروری»، یعنی آنچه نمی تواند به گونه‌ای دیگر باشد و «صادق» صفت آن گفته‌ای ‌‌است که در مورد آنچه هست بیان می‌‌کند که هست و در مورد آنچه نیست، بیان می‌‌کند که نیست و کاذب صفت آن گفته‌ای ‌‌است که در مورد آن‌چه هست، بیان می‌کند که نیست و در مورد آنچه نیست، بیان می‌کند که هست (همو: 1384، 25 b 1011) ؛ 5) مقصود ارسطو از امکان در عبارت فوق، امکان عام است.[13]

شرح: صورت استدلال (و به بیان دقیق‌تر شبه استدلال) مقاله، استدلال خلف است.

بند «1» ترجمة عبارت ارسطوست، اگر مقصود او از امکان را، امکان خاص بدانیم، برای صوری‌کردن بیان ارسطو به‌جای عبارت «هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد»، عبارت الف (اجتماع هستی و نیستی) را قرار داده (و به‌طور مشابه عبارت ناالف را برای عدم اجتماع) و بیان او را دوباره این‌گونه می‌نویسیم:

1) هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست؛

2) الف ممکن (به امکان خاص) نیست؛

3) چنین نیست که] نه الف ضرورت داشته باشد و نه ناالف ضرورت داشته باشد[؛

4) یا الف ضرورت دارد، یا ناالف و یا هر دو ضرورت دارند.

بند «2» به این نکته اشاره دارد که اگر مقصود ارسطو از امکان را امکان خاص بگیریم، دربارة صدق یا کذب ضروری بودن عدم اجتماع یا اجتماع (دو گزینه از نتیجة «شمارة4» استدلالی که ما بازسازی کرده‌ایم) هستی یا نیستی یک شیء در زمان واحد، نمی‌توان تصمیم ‌‌گرفت.

بند «3» شامل نقض نتیجة به‌دست آمده است؛ یعنی قایل بودن ارسطو به «ضرورت عدم اجتماع هستی ونیستی یک شیء در زمان واحد»، یا ضرورت ناالف. بی‌تردید در مقاله، سندِ انتساب این قول به ارسطو وجود ندارد و همان‌گونه که در بالا می‌بینیم، بند «4» هیچ توجیهی برای بند «3» ارائه نکرده است. اما مفهوم قول بند «3»، همان قول به امکان عام است. با نکاتی که در بالا برای صوری‌کردن بیان ارسطو لحاظ کردیم، به استدلال زیر توجه کنید:

1) هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست؛

2) الف ممکن (به امکان عام) نیست؛

3) چنین نیست]ناالف ضرورت نداشته باشد[؛

4) ناالف ضرورت دارد.

بدین ترتیب، آنچه برای نقض نتیجة حاصل از فرض قول ارسطو به امکان خاص آورده شده، نتیجة دلخواه برای انتساب به ارسطوست؛ یعنی قول ارسطو به امکان عام در عبارت مدنظر است. مقصود این نیست که ارسطو قایل به امکان عام در عبارت بالا نیست (در صورتی ‌که فرض کنیم ترجمة ارائه شده در واقع منتسب به او باشد) بلکه استدلال طرح‌شده برای اثبات مدعی، مصادرة به مطلوب و عقیم است.

امّا فرض کنیم که استدلال برای نفی معنای امکان خاص تمام باشد. در این‌صورت هم مشخص نیست که چگونه می‌توان از نفی معنای امکان خاص در عبارت مورد بحث، به اثبات معنای امکان عام رسید. نفی معنای امکان خاص یعنی نفی ضرورت عدم اجتماع و یا نفی ضرورت اجتماع، در حالی‌که اثبات معنای امکان عام یعنی اثبات ضروری بودن عدم اجتماع. ضروری بودن عدم اجتماع[14]، تنها گزینة مصداق برای نفی ضروری بودن عدم اجتماع و یا نفی ضروری بودن اجتماع نیست. به بیان دیگر، پس از نفی معنای امکان خاص از عبارت مورد بحث، یعنی نفی ضرورت عدم اجتماع، یا نفی ضرورت اجتماع (تنها استدلال مطرح‌شده در بند «1» بنا به فرض تمام بودن آن)، گام دیگر ما باید: الف) اثبات ضرورت عدم اجتماع باشد، یا ب) اثبات ضرورت امتناع اجتماع. هیچ یک از این دو گام را، در مقاله نمی‌بینیم. خلاصه این‌که، نفی معنای امکان خاص از عبارت موردبحث، مساوی با اثبات معنای امکان عام - ادّعای شارح - نیست.[15]

2. 2) قطعۀ «با»: قطعة «با» از ارسطو دربارة اصل تناقض:[16]

ممکن نیست که همان چیز در یک و همان زمان هم «هست» وهم «نیست» باشد؛ (در مورد) سایر چیزهایی که به این نحو از متقابلات‌اند (نیز این حکم صادق است) 1061ب 30 ـ 1062 الف1 [212].

این ترجمه از عبارت ارسطو درست نیست؛ ترجمة پیشنهادی به این شرح است:

یک چیز (شیء واحد) در یک زمان، نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد، یا واجد جفت متقابل مشابهی باشد.[17]

نویسندگان در پی تمایزی که در گذشته میان اقسام تقابل و تقابل وجود و عدم به‌عنوان قسمی از آن طرح کرده بودند[18]، به این نکته اشاره دارند که:

در تعبیر فوق، حکم به ممکن نبودن دو متقابل فقط شامل تقابل وجود و عدم نیست، بلکه سایر اقسام تقابل‌ها را هم شامل می‌‌شود. برای مثال، در مورد یک شیء فقط نمی توان گفت که بودن و نبودن آن در یک زمان ممکن نیست، بلکه می‌توان افزود آن شیء نمی‌تواند هم انسان باشد و هم نه، یا هم سفید باشد و هم نه و... [213[.

بنابر تفسیر مختار - که شرح آن خواهد آمد - (نک: پایین‌تر فصل2 ـ 5) هر چند قطعة «با» را می‌توان طبق صورت صحیح آن، که پیشنهاد شد، دربردارندة نتیجة مورد اشارة مؤلّفان دانست، امّا ترجمة صحیح قطعه (یک چیز در یک زمان نمی‌تواند واجد دو جفت متقابل مشابهی باشد) همراه تفسیری که تاکنون از جانب مؤلفان ارائه کردیم، نتیجة موردنظر آنها (حکم یک‌سان بند موردنظر بر تقابل مربوط به هل بسیطه و تقابل مربوط به هل مرکبه) را دربر ندارد، تنها زمانی نتیجة درست بالا از دیدگاه موردنظر آنها و از قطعة «با» حاصل می‌شود که ترجمه‌ای مخدوش از قطعه ارائه شود، یا دیدگاه دیگری اخذ و نتیجة درست از ترجمة درست حاصل شود. برای روشن شدن معنای تقابل در قطعة موردبحث، نویسندگان اضافه می‌کنند:

الف) دقیقاً به‌شمار واژگان همراه با پیشوند نفی (negative prefixes)، انواعی از فقدان‌ها (privation) وجود دارند (1022ب32 ـ 35)[19] (ترجمة ارائه شده در مقاله مخدوش است)؛

ب) نفی (وحدت) تنها غیاب (absence) آن است[20] و فقدان مقتضی طبیعت بنیادینی است که فقدان بر آن حمل گردد (1004 الف 15 ـ 20)؛

ج) کسی که در پاسخ پرسش از سفیدبودن چیزی بگوید «نه» (no)، چیزی جز بودن آن (سفید بودن - مترجم) را ردّ نکرده و نبودن، یک نفی است (1012 الف 15 ـ 20)[21][214 ـ 213].

بنابر نظر مقاله، فقدان همان تقابل عدم و ملکه است و سلب (که در عبارات بالا ما آن را به نفی ترجمه کرده‌ایم) همان تقابل تناقض[22] و نقیض یا سلب (نفی) یک چیز نیستی آن چیز است. ولی تعابیر بالا از فقدان یا عدم، با یک‌دیگر برابر نیستند؛ چرا که در شواهد بالا برای معنای فقدان تنها به دو مورد از پنج قسم فقدان مورد تشخیص ارسطو، اشاره شده است.[23] به هیچ‌وجه روشن نیست که چگونه در مقالة موردنظر، پس از اشاره به تعاریف فقدان و سلب (نفی) و با عنایت به قسمت دوّم قطعة «با» ارسطو، که مجدداً در[214] تکرار شده است، این نتیجه‌گیری ارائه می‌شود که:

در تعبیر فوق (مفاد قطعة «با»ی ارسطو) از اصل تناقض، مطلق تقابل در نظر نیست، بلکه تنها تقابل تناقض و یا سلب و ایجاب (آریگویی ونیگویی) منظور است [214].

می‌توان نتیجة مذکور را بدین‌گونه تعلیل کرد که چون قسمت اول قطعة «با» اشاره به تقابلی از نوع تناقض دارد، به این قرینه می‌توان «سایر تقابل‌ها» در قسمت دوم را نیز معطوف به تقابل تناقض دانست. به دو دلیل، این پاسخ را نمی‌توان پذیرفت: اولاً، متن موردنظر در این‌جا به هیچ‌وجه مجال تفسیر و تعبیر ادبی را ندارد یا دست‌کم، توجیه چنین نگرش بدیعی دربارة این متن، نیاز به شواهد دیگری دارد و ثانیاً، بالاتر اشاره شد که ترجمة ارائه شده از قسمت دوم مخدوش است و ضرورتی در سازگاری آن با سایر نظریات ارسطو وجود ندارد که به‌وسیلة آنها مراد و مقصود این قسمت واضح شود.

در ادامة مقاله می‌خوانیم:

اصل تناقض به سایر تقابل‌ها توجّهی ندارد و در مورد آن تقابل‌ها، می‌تواند اصل‌های دیگر مطرح شود [214].

مؤلفان به هیچ‌وجه مقصود خود از «بی توجّهی» را روشن نکرده‌اند؛ امّا می‌دانیم که مطلق تشابه – به‌معنای وسیع آن - در مورد مثلاً متناقضان و متضادها را نمی‌توان انکار کرد؛ در حالی‌که اصل تناقض و تضاد به‌طور تخصّصی متمایز از یک‌دیگرند و موارد اطلاق متمایزی دارند، به عبارتی می‌توان اصل تناقض را اخصّ از اصل تضاد دانست. هم‌چنین، چنان‌که اجتماع متناقضان و متضادان ضرورتاً ممتنع است، ارتفاع متناقضان نیز ضرورتاً ممتنع است؛ در حالی‌که مانعی برای ارتفاع متضادان وجود ندارد.

همان‌طور که اشاره شد، قسمی از فقدان یا عدم ملکه واژه‌هایی‌اند که بر سر آنها پیشوند نفی (واژه‌های معدول) آمده است. در ادامة مقاله می‌‌خوانیم:

الفاظی که برمفاهیم معدول یا نامحصل دلالت دارند، مانند لفظ «نابینا»، از ادات نفی «نا» و «بی» بر سر اسم ساخته می‌‌شوند، از نظر ارسطو، به عدم ملکه یا فقدان دلالت دارند. بنابراین، نسبت «ب» و «نا‌ ب» در فلسفة ارسطو، به هیچ‌وجه نسبت تناقض نیست]214[.

می‌توان وجهی برای این نظر یافت، زیرا سلب (نفی) و فقدان، هر دو از اقسام تقابل‌‌اند و نمی‌توان یکی را ذیل دیگری قرار داد. نکتة دوم از شرح قطعة «با»ی ارسطو به این موضوع پرداخته است. در ادامه و در مقام تعلیل قول بالا آمده است ‌که:

... زیرا از نظر او، پیشوند «نا» روی هر مفهومی که بیاید آن را عدم ملکه می‌سازد [214].

موضع ارسطو بر خلاف نظر فوق است. وی بعد از این‌که فقدان را نوعی تناقض می‌خواند: «اما فقدان نوعی از تناقض است» (1055 ب 1 ـ 5)[24]اشاره به ذکر سابقش در باب اقسام کاربرد کلمة فقدان دارد، که به شرح زیر است:

1) اگر شیئی، صفتی را که ممکن بود داشته باشد، اگر چه به‌نفسه نمی‌تواند داشته باشد، نداشته باشد؛

2) اگر شیئی صفتی که می‌توانست به نفسه یا به ملاحظة جنس‌اش داشته باشد، نداشته باشد؛

3) اگر شیئی آنچه را می‌تواند داشته باشد و زمانی که می‌تواند آن را داشته باشد، نداشته باشد؛

4) نفی اکید هر چیزی[25]و به شمار کلمات همراه با پیشوند نفی فقدان وجود دارد؛

5) کم داشتن از یک صفتی، به خوبی یا به سهولت نداشتن یک صفت و نداشتن مطلق آن صفت (1022ب 22 ـ 1023 الف4).

بنا به نظر ارسطو، این‌که شیئی چیزی را نداشته باشد که می‌توانست بالطبع داشته باشد یک تناقض یا ناتوانی است[26] (1055 ب5 ـ 10)؛ لذا مطلقاً نمی‌توان فقدان را از تناقض جدا و متمایز دانست. «نابینا» بودن انسان در نظر ارسطو، علاوه بر این‌که نشانة نحوی از فقدان و عدم است، نحوی از تناقض را نیز دربر دارد؛ یعنی سلب یا نقض آنچه که انسان قابلیت آن را واجد است (همان).

انتقال بحث مقاله از موضوع تناقض در مفاهیم و الفاظ به تناقض در گزاره، مطلب مهم و درخور توجّهی است؛ لکن از آن‌جا که مقدمات و نتایج مأخوذه در این چرخش، تنها بنا به مشهورات بیان شده‌اند، نمی‌توان در باب آن ملاحظه‌ای داشت. از سوی دیگر، بنا به آنچه در مقاله آمده[215]، بحث گزاره‌ها به این برمی‌گردد که آیا مفاهیم نامحصّل (مفاهیم معدول) صرفاً بیان‌گر عدم ملکه‌اند، یا سلب را هم بیان می‌کنند، لذا نیازی به بررسی این قسمت (بحث گزاره‌ها) نیست.

آخرین قسمت از دومین نکتة مؤلفان در باب قطعة ارسطو، رأیی در باب نسبت مفاهیم معدول و عدم ملکه و سلب را تدارک دیده است:

این مسئله - که آیا مفاهیم نامحصل (مفاهیم معدول) صرفاً بیان‌گر عدم ملکه‌اند یا سلب را هم بیان می‌‌کنند - نه منطقی، بلکه امری زبان‌شناختی باشد]215[.

یعنی باید بنا به مشاهدات تجربی، در هر یک از زبان‌های گوناگون در این‌باره تصمیم گرفت [216].

به‌نظر نمی‌رسد که ارسطو با این تفسیر موافق باشد. در اقسام فقدان یا عدم، شاید در نگاه اول، قسم چهارم فقدان را به نقیض نزدیک‌تر دانست، اما آنچه از نظر ارسطو تناقض به‌حساب می‌آید، نوع دوم است (1055ب 5 ـ 10)؛ زیرا - همان‌طور که گفته شد - ارسطو معتقد است که یک چیز واحد در یک زمان نمی‌تواند واجد دو (امر) متقابل باشد (1061ب30 تا 1062 الف1)، حال آن‌که انسان بودن و واجد توانایی بالطبع بینا بودن و از طرف دیگر، نابینا بودن انسان دو امر متقابل به حساب می‌آیند و علاوه بر نحوی از فقدان، بر تناقض هم دلالت دارد (فقدان ذاتیات، دربردارندة تناقض است). این نظر، تا اندازه‌ای بنا به دیدگاه ذات‌انگارانه است که ارسطو در ساختار مابعدالطبیعی‌اش، به آن التزام دارد.[27]

2. 3) قطعۀ ج: قطعة جیم ارسطو، در تعبیر اصل تناقض بدین‌صورت است:

بنابراین، گفتن عبارات متقابل (opposed assertions) به چیزی واحد، ممکن نیست صادق باشد.[28] (1062 الف20 ـ 25)

قطعة دال که در مقاله به‌عنوان تعبیر چهارم ارسطو از اصل تناقض و بلافاصله پس از قطعة جیم ذکر شده، در ادامة همین قطعه ‌و تکرار آن از زبان هراکلیتوس است:

گفته‌های متقابل، هرگز نمی‌توانند در مورد یک چیز صادق باشند. (1062 الف35ـ 36)

بنابر مقاله:

اینها (قطعات دال و جیم) دو تعبیر منطقی از اصل تناقض است، در باب گزاره‌ها یا گفته‌های متناقض. ] 216 [

و مراد از منطقی در این‌جا عبارت است از:

بحث از گزاره‌ها از این حیث که چه نسبتی با هم دارند و آیا دو گزاره با نسبت متناقض می‌‌توانند هر دو صادق باشند یا نه، در شأن منطق است. تعبیرهای فوق با صورت گزاره‌ها جدای از محتوای آنها کار دارند و در مورد گزاره‌هایی که از نظر صوری متناقض‌اند، قطع‌نظر از محتوای آنها، حکم به صادق نبودن دو گزاره، با صورت متناقض می‌‌کنند. این قبیل احکام را منطقی گویند و بنابراین، اصل تناقض را که در قالب این قبیل احکام ذکر شده، می‌توان منطقی و یا این تقریر از اصل تناقض را، تقریری منطقی از آن می‌توان قلمداد کرد]. 216ـ217[

آشکاراست که بنا به گفتة مؤلفان، ارسطو در این قطعه، از دوگزاره‌ای صحبت می‌‌کند که علی‌رغم وحدت در موضوع، دو محمول متقابل را به آن موضوع حمل می‌‌کنند. برای روشن شدن مفهوم آن قطعه، باید میان دو مطلب ذیل تمییز گذاشت: 1) نسبت دوگزارة متناقض؛ 2) نسبت محمول‌های متناقض بر موضوع واحد.

رابطة عبارت(1) و(2) با یک‌دیگر، عام وخاص است. هرچند دو گزاره که دو محمول متناقض را به موضوعی واحد نسبت می‌دهند (مفاد عبارت 2) دو گزارة متناقض محسوب می‌شوند، ولی در هر دو گزارة متناقض (مفاد عبارت 1) این‌گونه نیست که دو محمول متناقض را به موضوعی واحد نسبت دهند. مقصود این‌ است که ارسطو در این فقره به آن کلیتی که مدّنظر مؤلفان است - به‌خصوص ملاحظاتی که از صفحات 216و217 نقل شد - سخن نگفته است.

شرح شمارة دوم به این نکته می‌پردازد که عبارت « درزمانی واحد» که بر خلاف دو قطعة دیگر ارسطو در این‌جا مفقودند، حذفی بنا به قرینه است. قبلاً مؤلفان به این نکته اشاره کرده بودند که این قید مذکور دربارة زمان، مشکلاتی را دربر خواهد داشت [211]، ما نیز بحث از این مطلب را اندکی به تأخیر می‌اندازیم.

2ـ4) قطعات «هاء، واو، ز، حاء»: چهار قطعة دیگر که در مقاله، یک تعریف به‌حساب می‌آیند [218]، بدین شرح‌اند:

ه‍ ) متناقض‌ها نمی‌توانند در یک زمان حمل شوند (1007 ب 19 ـ 20)؛[29]

ز) نمی‌توان تعابیر متناقضی به نحوی صادق، دربارة چیز واحدی در یک زمان داشت (1063ب15 ـ 16)؛[30]

ح) سلب کردن و ایجاب کردن در یک‌زمان ممکن نیست (77 الف10)؛[31]

د) صفتی واحد نمی‌‌‌‌تواند به یک چیز در یک زمان و در وجهی یک‌سان، متعلّق باشد و متعلّق نباشد (1005ب19 ـ 23)[32]

در ترجمة این قطعه‌ها، کوشیده‌ایم نقص ترجمه‌‌‌های ارائه شده در مقاله را بهبود بخشیم (میان کافی به مقصود نبودن و غلط بودن ترجمة‌ قطعه‌های بالا باید تمییز گذاشت). بنا به نظر نویسندگان، هر چهار قطعة بالا تنها یک تعبیر و همانند تعبیر اول به حساب می‌آیند:

این تعبیر همانند تعبیر اول و بر خلاف تعبیر دوم - فقط دربارة اطراف تقابل هستی و نیستی، به امتناع اجتماع آنها در زمان واحد و البته از جهت واحد حکم می‌کند و دربارة سایر تقابل‌ها ساکت است]218[.

اما - همان طور که اشاره شد - بنا به نظر نویسندگان، این تعبیر از اصل تناقض، ناکافی است:

در نوشته‌های ارسطو دربارة اصل تناقض به حد کافی قراینی وجود دارد که نشان می‌‌دهد ارسطو در مورد دو طرف هر تقابلی، حکم به عدم اجتماع می‌‌کند و نه فقط درباره دو طرف یک تقابل (تقابل وجود و عدم). پس ارسطو با این تعبیر، نتوانسته است منظور خود از اصل تناقض را به خوبی بیان کند و تعریف لفظی او از این اصل، جامع نیست]همان[.

نکتة شمارة 2، که نویسندگان دربارة چهار عبارت « هـ، و، ز، ح» گفته‌اند اهمیتِ اساسی دارد؛ چرا که اخذ یکی از سه نتیجة مقاله - که در ابتدا ذکر شد - به‌طور مستقیم مبتنی بر این نکته است.

به نظر مؤلفان قید «جهت واحد» در قطعة هفتمی که از ارسطو نقل شد، بر مباحثی دلالت دارد که ذیل عنوان وحدت‌های متناقضان می‌آید. تحلیل ایشان در این مورد، به این نتیجه منجر می‌شود که به‌طور کلی، ارسطو به وحدت زمان، وحدت قوه و فعل، وحدت موضوع و محمول و وحدت جهت یا جنبة واحد، یعنی نسبت یا اضافه [219] اشاره کرده است.[33] به دلیل اهمیت این موضوع، آن را در فصل مستقلی مطرح می‌‌کنیم.

2. 5. جهت یا جنبة واحد

در این‌جا ضروری است تا دربارة قطعة هشتم ارسطو و شرح آن - آن‌گونه که در مقاله ارائه شده - ملاحظه‌ای داشته باشیم. مقصود ارسطو از عبارت «از همان جهت» در بند مذکور چیست؟

بنابر نظر مقاله:

آشنایان با منطق ارسطویی، مقصود از «جهت» را همان بیان کیفیت نسبت محمول به موضوع در گزاره می‌‌دانند]218[.

اما از سویی دیگر، معنای دیگر لفظ «جهت»، همان معنای لفظ «نسبت یا اضافه» است]219[.

مؤلفان بنا به مروری که، در آثار و شرح‌های ارسطویی دارند، به این نتیجه رهنمون می‌شوندکه:

به نظر می‌‌رسد که مقصود ارسطو از آنچه در ترجمه فارسی «جهت» آمده، کیفیت نسبت محمول به موضوع مانند وجوب، امکان، امتناع و... نباشد]219[.

شگفت آن‌که برای استناد به این دعوی به تألیفاتی رجوع شده [220و219] که به هرحال، نمی‌توان رأی ایشان را دیدگاه ارسطو دانست. با این وجود، چون دو معنا بیشترتشخیص داده نشد، تنها معنای ممکن قید «از همان جهت» بنا به سنت ارسطویی، همان مقولة نسبت یا اضافه است (هرچند در مقاله موردنظر در این رابطه سکوت شده است).

اما لفظی که کراراً برای مقولة نسبت یا اضافه، در ارسطو پیشنهاد می‌شود، کلمه‌ای است که مترجمان انگلیسی زبان از آن به «relation» تعبیر کرده‌اند[34] و نه «respect»، حال آن‌که در قطعة مورد بحث، کلمة «respect» آمده است.[35]

ابن ‌رشد، در شرحی که از این قطعه به‌دست می‌دهد، کلمة «respect» را دال بر نسبت یا اضافة مقولی دانسته و می‌گوید:

لأنه یمکن أن یوجد شیئان متقابلان معاً فی شی‌ء واحد من جهتین مثل البنوه و الأبوه... . قد یمکن ان یکون شی‌ء واحد بعینه کبیراً و صغیراً بالإضافه إلی شیئین.[36]

موضع مأخوذ در مقاله، مطابق با این نظر است. امّا اسکندر افرودیسی بر این است که عبارت «از همان وجه» را باید ذیل تعدیلاتی (qualifications) قرار دهیم که ارسطو در ادامة عبارت، متذکر آنهاست (اندکی پایین‌تر، عبارت به‌طور کامل می‌‌آید) مانند:

الف) از وجه اجزای مختلف یک شی‌ء؛

ب) از وجه رابطة با چیزهای متفاوت؛

ج) از وجه طرق گوناگون (51، 1993 v. 4 ،Madigan).

روشن است که همة این تعدیل‌ها (تعدیل‌های مدنظر افرودیسی) را نمی‌توان ذیل مقولة اضافه یا نسبت و مطابق رأی مأخوذ در مقاله دانست.

راس، اشاراتی تفسیری دربارة محلّ نزاع موردنظر ما در شرح ما بعدالطبیعة ارسطو ندارد (Ross, 1981, v. i, 262-4). فخر رازی کوشیده است تا تمام وحدت‌های مورد ادّعا را به دو وحدت (موضوع ومحمول) تحویل برد (فرهپور، شرح الإشارات، 1374).

ملاصدرا نیز به این نکته اشاره داردکه از میان قدما، فارابی اقسام وحدت‌ها را به وحدت در نسبت کاهش داده است (یاسی‌پور، التنقیح فی المنطق، 1378).

این اختلاف‌ها بر این نکته تأکید دارند که در این پژوهش فعلی، تنها تا حدّی می‌توان یکی از این گفته‌ها را پذیرفت و - البته - به‌عنوان رأی و بیان حقیقی ارسطو پیشنهاد کرد که شواهدی کافی ارائه کنیم. لازم است که عبارت هشتم (ح) را کمی گسترده‌تر از قبل در این‌جا نقل کنیم:

چنان اصلی، قطعی‌ترین اصول است... . صفتی واحد نمی‌تواند در زمانی واحد به یک چیز و در وجهی یک‌سان متعلّق باشد و متعلّق نباشد، ما در مواجهۀ با خرده‌گیری‌های دیالکتیکی باید دیگر تعدیلاتی که ممکن است افزوده گردد را، فرض کنیم (1005ب19 ـ 23).

دست‌کم ارسطو در یک جای دیگر به ذکر این نکتة مهم پرداخته است. او پس از ذکر این نکته که آن محمولی که در تعابیر متقابل سلب و ایجاب می‌گردد (در ادامة تعریف تناقض) باید یک‌سان باشد، یعنی مشترک لفظی (homonymous) نباشد، ادامه می‌دهد که:

و سایر چنین شرایطی که ما برای پاسخ به اشکالات آزاردهندة سوفسطائیان، باید اضافه کنیم (17الف34 ـ 36).

این عبارت نیز مانند عبارت هشتمِ نقل شده در مقالة نویسندگان، اهمیت تعدیل‌هایی را که اصل تناقض در مصادیق گوناگون باید داشته باشد خاطرنشان می‌کند؛ امّا باید مشخص کنیم تعدیل‌های مدنظر ارسطو به‌طور دقیق چه مواردی یا چه شرط عام و مطلقی است که می‌تواند تمام آنها (موارد جزئی) را در بر بگیرد.

ارسطو در تحلیلات ثانوی، تناقض را به‌عنوان تقابلی که هیچ وسط (یا به اصطلاح مشهور منطقی شقّ ثالثی) ندارد، تعریف می‌کند:

پادگویی [=تناقض] عبارت است از پادنهشی که در گوهر خویش میانجی ندارد (72 الف12 و 1055 باء1 و 1055 باء 8 تا9) (ادیب سلطانی، منطق ارسطو، 424)؛[37] (تناقض عبارت است از تقابلی که ذاتاً حد وسطی ندارد).

امّا می‌‌دانیم تنها تقابلی که واسطه‌ای میان دو طرف آن وجود ندارد، تقابل یک چیز و سلب آن چیز، یعنی غیر آن چیز است. بدین شرح که اگر برای مثال، ما رابطة متقابل سفید و غیرسفید را در نظر بگیریم (تقابلی که واضح است هیچ‌گونه امر وسطی میان دو طرف آن وجود ندارد) هیچ چیزی را نمی‌توان یافت، مگر در یکی از دو طرف تقابل قرار گیرد. نکتة اصلی و بنیادینی که در مطلق تناقض - اعم از مفاهیم و گزاره‌ها و... - باید در نظر گرفت، همین مطلب است که ارسطو ما را به حق، به آن ارجاع داده است.

این قطعة اخیر متأسّفانه علی‌رغم اهمیت آن، در مقالة نویسندگان نیامده است. در پرتوی این تعریف است که تمام قطعه‌های بیان شده در بالا [209]، مؤیّد معنای واحدی (هر چند گاهی دربارة مصادیقی‌ که هر یک به نوبة خود می‌توانند مصداق آن اصل کلّی به حساب آیند) هستند.

برای مثال، در عبارت سوم (با ترجمه‌ای که در مقاله آمده است) می‌خوانیم که «گفته‌های متناقض دربارة یک و همان چیز، ممکن نیست راست باشند». از مفاد این عبارت برمی‌آید که یک چیز واحد نمی‌تواند هم واجد چیزی باشد و هم واجد نقیض آن (برای مثال، هم سفید و هم غیرسفید باشد) و همچنین در مورد سایر تعابیر ارائه شده. با این وصف، نقیض یک چیز باید به‌طور دقیق و مطلق غیرآن چیز - یعنی غیرهمان چیز - باشد. بدین ترتیب، ذکر وحدت‌ها بدین منظور است که عبارت نقیض یک عبارت، به‌طور دقیق نقض همان عبارت (در تمام ابعاد و ویژگی‌هایش) باشد؛ حال چه ذکر شده باشند یا نه.

شیخ الرئیس - در بیان شرایط اتّحاد مورد نیاز در تقابل قضایا - به درستی متذکر این نکته شده است که: «و مراعاة التقابل أن تراعی فی کلّ واحده من القضیّتین ما تراعیه فی الأخری. » (شرح الإشارات و التنبیهات، ج یک، 179). همچنین خواجه نصیرالدین طوسی در شرح این عبارت می‌افزاید: أنّها - أی شرائط التقابل - بالإجمال شی‌ء واحد (همان).

تعبیر «در وجهی یک‌سان» (یا به وجهی یک‌سان)، برای افلاطون و مخاطبان روش دیالکتیکی او نیز آشنا بوده است. در جمهوری، زمانی که افلاطون می‌کوشد با مثال‌هایی از این اصل تذکری به مخاطب خود بدهد، در تعریف مصداقی که ارائه می‌کند به همین نکته اشاره دارد:

آشکار است که یک چیز، هرگز نمی‌تواند از جهتی واحد، واجد یا فاقد یک چیز و در یک زمان باشد[38] (Plato, Republic, 436b- 437a).

در نهایت اینکه، پولیتیس به‌طور دقیق بر اهمیّت قید موردبحث ما در تقریر اصل تناقض و ضرورتِ چنان قیدی تأکید دارد (26 -122 , 2004 , Politis).

2. 6) جمع‌بندی

این تفسیر، نه به‌عنوان تفسیری موازی با تفسیر ارائه شده در مقالة موردنظر بلکه نافی آن، و تفسیری که پایبندی ما به متن ارسطو مستلزم آن است، درخور ملاحظه است. بررسی قطعات ارسطو در همین حد، برای منظور سلبی ما در این نوشته کفایت می‌کند. مواردی از مخدوش و نادرست بودن ترجمه و شرح و مواردی از بی‌توجّهی نسبی و مطلق به اظهارات ارسطو در موضوع مورد بحث، نشان داده شد. اولین استدلال ما علیه نتایج مقالة مورد بحث واضح است؛ مخدوش بودن مقدماتی که در این قسمت‌ها مؤلفان مقاله تدارک دیده‌اند، به معنای عدم انتساب مطلق این نظرات به ارسطوست، از همین‌رو، نمی‌توان نتایج بعدی مذکور در مقاله را، خدشه‌ای بر تعالیم ارسطو در موضوع موردنظر(اصل تناقض) دانست.

3) نقد و بررسی نتایج نویسندگان

3. 1. ناهم‌سازی آرای ارسطو

نقد نویسندگان مقاله به دیدگاه ارسطو دربارة اصل تناقض و لوازم آن در باب اجزای گزاره‌ها، به‌طور خلاصه این است:

[چون] ارسطو در منطق خود علاوه بر موضوع، محمول و رابطه از عنصر یا همنة دیگری که می‌توان آن را «قید گزاره» خواند و دو گزاره برای متناقض بودن باید در آن با هم وحدت داشته باشند، سخن نگفته است؛ بنابراین، وارد کردن سازة جدیدی به نام «قید گزاره» سبب تغییرات و تجدیدنظرهایی در دیدگاه ارسطو در باب ساختار گزاره خواهد شد]224[.

یعنی واردکردن قید گزاره در ساختار گزاره‌ها در حالت فعلی دیدگاه ارسطو، ناهم‌ساز با دیدگاه اوست؛ اما چرا وارد کردن «قید گزاره» اصلاً ضرورت دارد؟ بنا به‌نظر مؤلفان:

اگر جدا از کیف (سلب و ایجاب) و موضوع و محمول و کم (سور) گزاره، به اجزای دیگری که دو گزاره متناقض باید در آنها با هم وحدت داشته باشند و این اجزاء مستقل از موضوع و محمول و در عرض آنها (و نه حداکثر در طول آنها و به‌عنوان قسمی از موضوع یا قسمی از محمول، یا جزئی از موضوع و جزئی از محمول) محسوب می‌‌شوند، باور داشته باشیم، باید علاوه بر اجزائی چون کم، کیف، موضوع و محمول، به حداقل جزء دیگری هم برای گزاره قائل باشیم و آن را برای مثال، «قید گزاره» بنامیم، مانند قید زمان، قید جهت، قید قوه و فعل و... و آن‌گاه باید شرط تناقض دو گزاره را علاوه بر اختلاف در کم و کیف، وحدت در این قیود، یا حداقل وحدت در بعضی از این قیود به‌شمار آوریم]222[.

با این لحاظ، بنا به نظر مؤلفان لازمة مذکور در این بند - یعنی قایل شدن به جزء حداقلی‌ برای گزاره به نام «قید گزاره» - با تعبیر ارسطویی اصل تناقض مخالف با آموزه‌های خود ارسطوست [222]؛ یعنی ارسطو نمی‌تواند بدون ایجاد ناسازگاری‌ در تعالیم‌‌اش، هم قائل به وحدت‌هایی باشد که ذکر شده [صفحات 220 و 221] و هم آموزه‌هایی در باب اجزای گزاره‌ها داشته باشد که در آثارش آمده است. این تقریر کامل ناسازگاری است که بین لازمة تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض با آموزه‌های خود او وجود دارد.

حیرت‌آور است که مؤلفان مقاله، گرچه در بند طولانی که از صفحة 222 ذکر شد، متذکر یک استثنا برای تمام روند استدلال‌شان شده‌اند، بدون توجه به لوازم آن استثنا نتیجه‌گیری خود را در باب ناسازگاری ارسطو اعلام کرده‌اند. مقصود ما جمله‌ای است که مؤلفان، در آن بند میان دو پرانتز آورده‌اند؛ بدین مضمون که (با اندکی تصرف مؤلف برای خواناتر شدن مقصود آنها در این‌جا):

لازمة قول به اجزائی برای گزاره که مستقل از کیف و موضوع و محمول و کم گزاره باشند و مستقل از موضوع و محمول و در عرض آنها [و نه حداکثر در طول آنها و به‌عنوان قسمی از موضوع یا قسمی از محمول، یا جزئی از موضوع و جزئی از محمول]، فرض جزئی در گزاره است که باید آن را مثلاً «قید گزاره» بنامیم [222].

در بالا همراه با مؤلفان ملاحظه کردیم که چگونه این «قید گزاره» برای ارسطو باعث دشواری و ناسازگاری در تعالیم‌اش می‌شود. همان‌طور که مؤلفان تصریح کرده‌اند، فرض «قید گزاره» که مستقل از اجزای گزاره‌ای باشد که ارسطو پذیرفته، ناسازگار با تعلیم ارسطوست؛ اما اگر آنچه قرار است در قید گزاره ذکر شود، ذیل مفهوم محمول یا موضوع قرار داده شود (بنا به استثنایی که در بند نقل قول آمده است) دیگر تالی فاسد ناهم‌سازی تعالیم ارسطو مطرح نمی‌شود. این سخن، کاملاً درست و بی‌اشکال است؛ هرچند مؤلفان مقاله، بدون توجه به این گفته، در انتهای این بخش بر ناسازگاری لازمة تعلیم ارسطو در باب اصل تناقض و اجزای گزاره تأکید دارند. بدون تردید، لحاظ این نکته جایی برای انتساب ناسازگاری در آرا به ارسطو نمی‌گذارد.

با تقریری که از ارسطو در واپسین قطعة ارسطویی در بند بالا (شمارة 2 از این نوشته) ارائه شد، تمام آن قیودی را که به نظر مؤلفان مقاله برای حصول تناقض ضروری است، می‌توان مثلاً به محمول گزاره تحویل برد. برای مثال، دو گزارة متناقض ذیل را ملاحظه کنید:

1) مرغ بالقوه تخم‌مرغ است؛

2) چنین نیست که مرغ بالقوه تخم‌مرغ باشد.

آنچه که در این‌جا به‌عنوان وحدت در قوه و فعل شرط نهاده و مراعات شده است را می‌توان به سادگی به‌عنوان یک محمول به‌حساب آورد؛ یعنی «بالقوه تخم‌مرغ بودن».[39]

اما دربارة این ادعا که:

بنابراین، اگر قید زمان خارج از محمول (فعل) نیست، چگونه می‌‌توان آن را از محمول خارج برد و جایگاه مستقلی به آن اختصاص داد؟ بدیهی است خارج کردن مفهوم زمان از فعل گزاره، مستلزم ایجاد تغییرات و تجدید نظرهایی در نظریة ارسطو در باب اجزای گزاره‌ها‌ست و نمی‌توان سازگار با دیدگاه‌های ارسطو در این زمینه جایگاه مستقلّی برای قیود مزبور اختصاص داد که شامل قید زمان نیز هستند [224].

تأمل در قطعة فوق، روشن می‌‌کند که استدلال نویسندگان به احتمال قوی چنین است: قید زمان داخل در فعل است و فعل هم، همان محمول است؛ پس اگر قید زمان در فعل نباشد، آن‌گاه قید زمان باید خارج محمول باشد و درنتیجه، باید علاوه بر موضوع و محمول جزء دیگری هم وجود داشته باشد.

استدلالی که نویسندگان در اثبات مدعای خود اقامه کرده‌اند، بسیار مختصر است، و معلوم نیست که چرا باید برای قیود موردنظر یک بخش مستقل در نظر گرفت؛ زیرا نکتة اصلی استدلال این است که جهت زمان اگر بخشی از فعل نباشد، نمی‌تواند بخشی از محمول باشد، و برای اثبات این احتمال، دو احتمال از بیان نویسندگان قابل استفاده است: اول این‌که، چون محمول همان فعل است، پس خارج از فعل خارج از محمول است، که دعوای بلادلیل است. دوم این‌که، فعل بخشی از محمول است و قید زمان هم بخشی از فعل است؛ پس از قید زمان نمی‌تواند خارج از فعل و در درون محمول باشد، و این، در حقیقت نقض آشکار قاعدة اثبات «شئ نفی ماعدا نمی‌کند» است؛ اما اگر نویسندگان استدلال سومی مدنظر آنها بوده است، حداقل اشکال بیان آنها این است که به‌درستی آن را بیان نکرده‌اند.

3. 2. مهمل بودن و بی‌معنایی تعریف ارسطو

بنا به نظر نویسندگان مقاله، تعریفی که درنهایت از اصل تناقض ارسطو می‌توان ارائه کرد، به دلیل این‌که به ذکر تمام موارد وحدت‌ها نپرداخته، گزاره‌نمایی است از قبیل این مثال «احمد... است» که فاقد معنا یا معنای صادقی در مورد متعلّق خود می‌باشد:

در باب تعبیر ارسطو از اصل تناقض (به غیر از لازمة آن در باب نظریة اجزای گزاره‌ها) این نکته گفتنی است که جای خالی مذکور در تعبیر مزبور - چه در صورت متافیزیکی و چه در صورت منطقی آن - عبارت یادشده را به‌صورت تابع جمله یا گزاره‌نمایی در خواهد آورد که تا جای خالی مزبور با مفهومی پر نشود، اصل تناقض معنادار نخواهد بود... اصل تناقض نیز، بنا به تعبیر فوق از آن در واقع به علت خالی بودن جای دیگر وحدت‌ها در آن یک گزاره‌نماست و نه گزاره و نمی‌توان آن را گزاره، یعنی سخنی دانست که در باب مطلق اشیا، گزارشی (صادق یا کاذب) می‌دهد]225[.

تحلیلی که در گذشته از عبارت‌های ارسطو ارائه کردیم، کاملاً کافی است و نشان می‌دهد که نمی‌توان با چنین ادّعای بی‌پایه‌ای همراه شد (به‌خصوص تحلیل و تبیین بند هشتم مورد اشاره در اصل مقاله و بند آخری که آن را به‌طور مستقل طرح کردیم).

در ادامه می‌خوانیم:

لازم نیست که ارسطو موارد وحدت را حتی در یک مورد آن ذکر کند، زیرا با دانستن کل موارد اختلاف، می‌توان هر مورد دیگر را از موارد وحدت در دو گزارة متناقض به‌حساب آورد [226].

امّا دیدیم که ارسطو آشکارا صدق گفته‌های متناقض دربارة یک چیز را ممکن ندانست (1063 ب 15 ـ 16)، یک چیز بودن یعنی حفظ شرایط این همانی و گفته‌های متناقض. همان‌گونه که قبلاً مشخص کردیم، عبارت از «یک شی‌ء - غیر آن شی‌ء» است که هرگونه واسطه‌ای را نمی‌پذیرد؛ لذا - همان‌گونه که گفته شد - نه تنها شروط یا شرط بنیادین وحدت، بلکه شرط اختلاف نیز از جانب ارسطو متعیّن است. در نهایت این‌که همراه مقاله نمی‌توان بارها به این نکته اشاره کرد که:

ارسطو ناچار است از دو کار فوق (ذکر تمام وحدت‌های معتبر در تناقض یا ذکر مورد یا مواردی که دو گزاره متناقض باید در آنها اختلاف داشته باشند) یکی را انجام دهد وگرنه نخواهد توانست حکمی کلی در باب مطلق اشیاء داشته باشد که آن را «اصل تناقض» نامیده است و در تعریف اصل تناقض، سخن کامل و مشخص و نامبهمی بگوید]226[.

3. ‌3. ملاحظاتی دربارة موارد اختلاف در متناقض‌ها

3. ‌3. ‌1. گزاره‌های غیر موجهه

اکنون باید به واپسین بخش مقاله بپردازیم که ذیل عنوان «تحقیق در اختلافات» آمده است. در امتداد روش سابق مأخوذ در این نوشته از تحلیل شرح‌هایی که در مقاله دربارة قطعات ارسطو ارائه شده و به مثابة مقدمات استدلال‌های مؤلفان می‌باشند، شروع می‌کنیم؛ اما بنابر مقاله، موارد اختلاف متناقضان بدین شرح است:

برای متناقض بودن دو گزاره، سه مورد اختلاف بین آن دو را شرط می‌‌دانند: اختلاف در کمیت، اختلاف در کیفیت و اختلاف در جهت]227[.

عبارت ذیل، مقدمه‌ای برای بحث از ناهم‌سازی‌های ارسطو در نظر نویسندگان تدارک می‌‌بیند:

اکنون من برابر نهاده شدن آریگویی (= ایجاب) را با نیگویی (= سلب) پادگویانه می‌خوانم. اگر گزاره‌ای ‌‌که موضوع کلی را (به شیوه کلی) نشان‌گری می‌کند، در برابر گزاره‌ای ‌‌قرار بگیرد که همان موضوع را، کلی نشان‌گری نمی‌کند؛ برای نمونه «هر انسانی سپید است» - «نه هر انسانی سپید است / برخی از انسان‌ها سپید نیستند»، «هیچ انسانی سپید نیست» - «برخی از انسان‌ها سپیداند» (17 b 16-21).

نقد اول مؤلفان دربارة نقیضِ گزاره‌های محصوره است. از نظر ایشان ارسطو در این‌جا دربارة نقیضِ گزاره‌های محصوره، دو ملاک ارائه می‌‌کند:

ارسطو هم (A) نفی یک گزاره محصوره را نقیض آن گزاره می‌داند، مانند: 1) «هر انسانی سپید است» و 2) «نه هر انسانی سپید است» هم، (B) گزاره‌ای ‌‌را که موضوع و محمول آن با گزاره دیگری یک‌سان اما کم و کیف آن مختلف است، نقیض آن گزاره دیگر می‌‌داند، مانند: 1) «هر انسانی سپید است» و3) «برخی از انسان‌ها سپید نیستند» ]227[.

حاصل نقدی که پس از این گفته‌ها تا انتهای صفحه بعد]228[ می‌‌آید، این است که

اگر گزاره‌ای ‌‌که محتوای آن نفی گزاره‌ای ‌‌دیگر است (گزارة 2 در مثال بالا)، نقیض آن گزارة دیگر تلقی می‌‌شود؛ گزاره‌ای ‌‌که در عین وحدت موضوع و محمول در کم و کیف با آن گزاره دیگر اختلاف دارد (گزارة 3 درمثال بالا)، نه نقیض آن گزاره دیگر که لازمه نقیض آن گزاره دیگر است (آشکار است که یکی از لوازم گزارة 2، عبارت 3 است): لذا در گزاره‌های محصوره، در نقیض یک گزاره، تنها سور آن گزاره نفی می‌‌شود و سوری که به جای سور نفی‌شده در گزاره‌ای ‌‌می‌‌نشیند، سور متعلق به نقیض گزاره نفی‌شده نیست، بلکه سور متعلق به لازم نقیض آن است]228[.

ادعای مطرح‌شده را می‌توان این‌گونه تقریرکرد که، آنچه ارسطو به‌عنوان نقیض عبارت (1) مطرح کرده است؛ یعنی عبارت (3) لازمة نقیض عبارت (1) است، نه نقیض عبارت (1). با این مقدمه (که اثبات شد تنها گزارة 2 را می‌توان نقیض گزارة 1 دانست) مؤلفان در ادامه به این مسئله می‌‌پردازند که آیا می‌توان در نظام منطقی ارسطو نفی یک گزاره را نقیض آن گزاره دانست؟ قبل از بررسی این مطلب، باید نکته‌ای را یادآور شد که، مقدمة اصلی مقاله در نقد اخیر بر دیدگاه ارسطو تلقی می‌شود.

در مقاله، هر دو عبارت: (2) «نه هر انسانی سپید است»؛ (3) «برخی از انسان‌ها سپید نیستند»؛ به‌عنوان نقیض عبارت (1) «هر انسانی سپید است»، به‌حساب آمده‌اند؛ اما می‌‌دانیم که عبارت شمارة (3) در متون غیرفارسی موجود از ارسطو، وجود ندارد.[40] مترجم متن فارسی در مقدمة آن ترجمه[41]، علامت «/» (خط مایل) را برای تکمیل معنایی یا بیان تردید دربارة گزینش یکی از دو طرف آن علامت تعریف کرده است. با این فرض، نمی‌توان هر دو عبارت (2) و (3) را متعلق به ارسطو دانست و ارسطو را در این‌باره سرزنش کرد (یا تنها یکی از این دو مقصود ارسطو است، یا یکی بیان ارسطو و دیگری توضیحی از جانب مترجم است).

در ادامة این اشکال می‌‌خوانیم:

ارسطو نمی‌تواند فرض فوق را بپذیرد که گزاره دربردارندة نفی گزارة دیگر، نقیض آن گزارة دیگر است؛ زیرا در این‌صورت برای متناقض بودن دو گزاره، وحدت‌هایی چون وحدت زمان، قوه و فعل و... لازم نیست و یا دو گزارة متناقض با صرف وحدت در موضوع و محمول و اختلاف در کم و کیف به‌نحو آشکار یا پنهانی واجد این وحدت‌ها هستند و به ذکر آنها نیازی نیست. اما - چنان که می‌‌دانیم - ارسطو صرف سلب و حمل محمولی را به موضوعی برای تحقق تناقضی که غیرممکن می‌داند کافی نمی‌داند، بلکه هم هنگام بودن این حمل و سلب را نیز حداقل برای تحقق تناقض مزبور ضروری می‌داند]228[.

یعنی اگر نقیض یک گزاره را نفی آن بدانیم، در این‌صورت بدون توجه به وحدت‌های پیش‌گفته و متقابل با این نظر که ذکر آنها در گزارة نقیض ضرورت دارد، عمل کرده‌ایم. به عبارت دیگر، این‌که نقیض یک گزاره را صرفاً نفی آن گزاره بدانیم و نیز نفی گزاره‌ای که در عین وجدان، وحدت‌های پیش‌گفته با گزارة اول، اختلاف‌هایی هم نیز با آن دارد، خالی از اشکال نیست.

در این‌باره باید گفت: این‌که این عبارت را با سایر عبارت‌ها که در گذشته نقل شد، ناظر به یک موضوع و لذا ناهم‌ساز با هم دانست، خالی از اشکال نیست. در ادامه، به ارائة شواهدی از ارسطو و شارحان او می‌‌پردازیم، که مطابق روال سلبی این نوشته، تنها برای رفع موضع اتخاذشده در مقالة بالا کفایت کند.

در نظر ارسطو، صدق یکی از طرفین «عبارت‌های متناقض» و کذب طرف دیگر به‌طور مطلق ضرورتی ندارد:

(از گزاره‌های پادگویانه) آن گزاره‌هایی که دربارة موضوع کلی‌‌اند ولی جنبة کلی ندارند، همیشه چنین نیست که یکی راست و دیگری دروغ باشد؛ زیرا گفتن این‌که «انسان سپید است» و « انسان سپید نیست»، یا همچنین، گفتن این‌که «انسان زیبا است» یا «انسان زیبا نیست» با هم راست است (17ب29 ـ 34)[42] و (18 الف 33 ـ 35).

اندکی بعد ارسطو، بیان سابق را چنین خلاصه می‌‌کند:

نشان دادیم که چنین نیست که در هر پادگویی[43]، همواره یک گزاره راست و دیگری دروغ باشد (18الف10 ـ 15).

در جایی دیگر، ارسطو فرضیه‌ای به شرح ذیل مطرح کرده است که اگر واژه‌ای مانند «جامه» را برای «انسان» و «اسب» وضع کنیم (اشتراک لفظ) آن‌گاه گزاره‌هایی مانند «جامه سپید است» برابر با این دو گزاره است:

1) اسب سپید است؛

2) انسان سپید است.

لذا آن گزاره، نشان‌دهندة بیش از یک معناست. ارسطو پس از این طرح می‌‌گوید:

در مورد این‌گونه گزاره‌ها نیز از دو گزارة پادگویانه (متناقض) الزاماً نه یکی راست و دیگری دروغ نیست (18الف25 ـ 30).[44]

این قطعه‌های ارسطویی که صدق دو گزارة متناقض را ممکن توصیف می‌‌کنند، مؤید این نظر‌اند که به‌راحتی نمی‌توان تناقض مدنظر ارسطو در این‌جا را به‌طور مطلق این همان و مطابق تعریف‌های پیش‌گفتة او از تناقض دانست.

از دیگر مواردی که ارسطو صدق و کذب ضروری دو گزارة متناقض را نفی می‌‌کند، گزاره‌های متناقض دربارة آینده است:

هویداست که ضروری نیست که در آریگویی و نیگویی، گزاره‌های برابر نهادة پادگویانه یکی راست و دیگری دروغ باشد؛ زیرا وضع آنچه «به کنش» نیست، ولی می‌تواند باشد یا نباشد مانند وضع آنچه «به کنش» هست، نیست (19الف1 ـ 5).[45]

اکریل نیز تأکید می‌‌کند که آنچه ارسطو «عبارت‌های متناقض» می‌‌خواند، ضرورتاً دارای ارزش صدقی متفاوتی نیستند (Ackrill,1994,128). ویتاکر هم پس از ذکر تعریف ارسطو از «عبارت‌های متناقض»، تصریح می‌‌کند که این تعریف - که شامل صدق یکی از عبارات و کذب عبارت دیگر نیز می‌‌باشد - برای ارسطو موارد استثنا هم دارد (Whitaker,1997,79).

ویتاکر تصریح می‌‌کند که تعریف ارسطو در کتاب دربارۀ عبارت از «عبارت‌های متناقض» (بند موردبحث در بالا)، با تعریف وی از اصل تناقض در کتاب گاما از مابعدالطبیعه تمایز مهمی ‌‌از هم دارند؛ چنان‌که او از دو اصل ارسطویی صحبت می‌‌کند. بنابراین، ویتاکر هم به اشتراک لفظ در کلمه «تناقض» و «اصل تناقض» باور دارد (Ibid.,202). تقریری از اصل تناقض که ایشان از کتاب گاما در نظر دارند، عبارت «الف» از عباراتی است که در بالا بدان پرداختیم. قطعات «ه» و «ح» موردبحث در بالا نیز از کتاب گاما بود (تفسیر مختاری که در مورد بحث وحدت‌‌ها در تناقض ارائه شد، مبتنی بر بند «ح» بود، که به ظاهر کامل‌ترین تعبیرهاست). وی در ادامه می‌گوید: در حالی که مفاد بند «الف» در باب امکان هستی و نیستی یک چیز است، ارسطو در کتاب دربارۀ عبارت به ارزش صدق گزاره‌های متناقض می‌‌پردازد (Ibid.). بدون این‌که قصد پذیرش این اختلاف و تمایز را داشته باشیم، تذکر این نکته برای مقصود فعلی ما کافی است، که اگر بند نقل‌شده از کتاب دربارۀ عبارت را ناهم‌ساز با بندهای پیش‌گفته بدانیم که به تقریر اصل امتناع تناقض می‌‌پرداختند، جای تأمل دارد. با این وجود، نباید انتظار داشت آنچه را در گذشته شروط یا شرط وحدت خواندیم، ارسطو در این‌جا نیز لحاظ کند. در این‌جا استدلال اول ما علیه این نظر، که او نمی‌تواند نفی یک گزاره را نقیض آن بداند، چون در این‌صورت، توجهی به وحدت‌های سابق ندارد، تمام است.[46]

نکتة دیگری که باید به آن توجه کرد این است که بنا به موضع نویسندگان مقاله، نفی‌ای که ارسطو برای یک گزاره تعریف کرده است و گزارة نفی شده را نقیض گزارة اصلی معرّفی کرده]227[، نفی‌ای است که کل گزاره را دربرمی‌‌گیرد؛ یعنی در نظر ایشان، برای ارسطو گزاره یک ساختار اتمی ‌‌و بسته‌ای است که نفی بر سر آن می‌‌آید و آن گزارة حاصل را نقیض گزارة اول می‌‌گرداند. به‌طور خلاصه، نفی یک گزاره به صورت ذیل است:

1. اگرگزارة الف برابر است با «هر انسانی سپید است»؛

2. آن‌گاه نفی الف برابر است با، نه «الف» یا ]نه «هر انسانی سپید است»[.

دو ملاحظه دربارة این برداشت از محتوای نفی یک گزاره در ارسطو در خور توجه است:

1. ملاحظة اول اینکه، برای ارسطو این برداشت از رابطة یک گزاره و نفی آن اصلاً مطرح نبوده و نمی‌توان او را قائل به این نظر دانست. از نظر وی، نفی یک گزاره امری درونی است. و مفاد گزارة ایجابی اتحاد دو امر است، که کلمات دلالت به آن دو دارند و مفاد گزارة سلبی یا نفی نیز حکم به انفکاک دو امر است. در گزارة ایجابی فعل است که میان دو مورد وحدت برقرار می‌‌کند و وجدان یا دارایی یک مورد، مورد دیگری را بیان می‌‌کند. از آن‌جا که نقش اصلی با فعل است، در سلب هم، فعل است که باید نفی شود. ارسطو در کتاب دربارۀ عبارت (21 الف 38) و ذیل آن به این نکته‌ها پرداخته و ویتاکر، آنسکومب و بارنز نیز بر این نظر تأکید دارند[47]؛ لذا نفی موردنظر ارسطو دربارة مثال بالا را باید بدین‌صورت نوشت:

(3) آن‌گاه نفی الف برابر است با «نه الف» یا ]«نه هرانسانی سپید است»[

بنابراین، در مثال بالا ادات نفی بر سر سور گزاره آمده است، نه کل گزاره.

2) ملاحظة دیگر این‌که بر خلاف نظر مؤلفان، هرگز نمی‌توان نفی کردن یک گزاره را با ذکر وحدت‌ها در گزارة نقیض ناهم‌ساز دانست. بر مبنای مقاله، اگر نقیض یک گزاره را نفی آن گزاره بدانیم (به دلیل این‌که بر خلاف سایر تقریرهای اصلی تناقض، اشاره‌ای به وحدت‌های ضروری در متناقضان نکرده‌ایم)، اشکال دارد. برای روشن‌تر شدن مطلب به این مثال توجه کنید:

1) نقیض گزارة «الف» را گزارة «ب» می‌‌نامیم؛

2) گزارة «ب» عبارت است از نفی گزارة «الف»؛

3) گزارة «ب» عبارت است از ]نه «الف»[.

با این‌حال، تأکید و تصریح بر ذکر وحدت‌ها در تعریف نقض یک گزاره، در اصل ضرورتی ندارد؛ چرا که گزارة نقیض «الف»، گزاره‌ای است که حاصل آوردن ادات نفی بر سر گزارة «الف» است. آشکار است که اصولاً در ساختن گزارة «ب» (به‌عنوان نقیض گزارة «الف»)، هیچ‌گونه تغییری در گزارة اصلی، یعنی «الف» صورت نگرفته است؛ چرا که ما نقیض «الف» را نفی «الف» تعریف کردیم. بدین لحاظ، کوچکترین تغییری در «الف» عبارت از نقض وحدت (یا بنا به تعبیر مقالة وحدت‌ها) آنچه مورد نقض قرار گرفته است. لذا با تغییر دادن «الف» در عبارت نقیض آن، یعنی «ب» دیگر نقیض «الف» حاصل نخواهد شد؛ نقیض عبارت جدیدی است که حاصل اعمال بعضی تغییرات در گزارة «الف» است.

اما از سویی دیگر، عبارت ارسطو در تعریف سلب و ایجاب (مدنظر در گزاره‌های متناقض) راه‌گشای ما در پاسخ به نقد بالای نویسندگان و رویکردی است که در ملاحظة کنونی مطرح کردیم. ارسطو می‌‌گوید:

آریگویی (ایجاب)، گزاره‌ای است که تعلّق گرفتن چیزی به چیزی را آری می‌‌گوید، نیگویی (سلب)، گزاره‌ای است که تعلّق گرفتن چیزی به چیزی را نی می‌‌گوید ]نفی می‌‌کند[... .

آشکار است که برای هر ایجابی، یک سلب متقابل و برای هر سلبی یک ایجاب متقابل وجود دارد. اجازه دهید ایجاب و سلب متقابل را یک تناقض بنامیم. من زمانی دو گزاره را متقابل می‌‌خوانم که آن دو (گزاره) چیزی واحد را از چیز واحدی آری گویند و نی گویند، البته نه به‌صورت مشترک لفظی، همراه با تمام دیگر شرایط این چنینی که ما باید برای رویارویی با خرده‌گیری‌های آزاردهندۀ سوفسطایی اضافه کنیم (17 الف 25 ـ 29).[48]

حیرت‌انگیز است که ارسطو در این عبارت، عیناً همان عبارتی را که پیش‌تر در مابعدالطبیعه ذیل تعریف اصل تناقضی آورده بود (1005 ب 19 ـ 23) تکرار کرده است (نک: به 2‌ـ 5 در بالاتر). عبارتی که از کتاب دربارة عبارت نقل شد، تأکیدی است بر این‌که علی‌رغم این‌که نقیض یک گزاره نفی آن است - با توضیحی که در باب نفی درونی در نظر ارسطو دادیم - وحدت داشتن دو گزارة متناقض نیز مورد تصریح و تأکید ارسطوست.

3. ‌3. ‌2. گزاره‌های موجّهه

نقد دیدگاه ارسطو در مورد گزاره‌های موجّهه و گزاره‌های متناقض آنها، با این جمله شروع می‌‌شود:

ارسطو در مورد گزاره‌های موجهه و شرط نسبت تناقض میان آنها به نفی جهت یک گزاره در گزاره‌های متناقض با آن، بسنده می‌‌کند]228ـ229[.

این‌که ارسطو نقیض یک گزارة موجهه را به‌واسطة نقض جهت آن گزاره تعریف می‌‌کند، در نظر مؤلفان، دو اشکال دارد: 1) این قول، مغایر با ذکر وحدت‌هایی است که ارسطو در دو طرف تناقض ضروری می‌‌داند. در فصل قبل توضیح دادیم که این مسئله اشکالی بر ارسطو نیست. ؛ 2) امّا بنا به قولی که منسوب به «شارح و مترجم دانشمند» منطق ارسطوست، در نقیض گزارة موجّه ادات نفی بر سر آنچه «گزارة وجه» خوانده شد (یا عامل وجه است)، می‌‌آید ]229[. این تعبیر «گزارة وجه» دست‌آویزی دیگر، برای نقد نظر ارسطو در نقیض گزاره‌های وجهی شده است. بدین مضمون که مؤلفان نقد پیش‌گفته خود را مبنی بر این‌که نقیض یک گزاره نمی‌تواند نفی آن گزاره باشد، در این‌جا نیز تکرار می‌‌کنند:

چنان که دلیل آن گذشت، نقیض گزاره‌ای ‌‌را گزاره‌ای ‌‌دانستن که محتوای آن، صرف «نفی» گزاره مزبور است، در نظام منطقی ارسطو که برای متناقضان تعدادی موارد وحدت هم ذکر می‌‌کند، خالی از مشکل نیست]229[.

پرواضح است که کلام مترجم در هم‌سانی آنچه «گزارة وجه» یا «عامل وجه» آورده شده، دلالت بر این نکته دارد که مقصود از گزاره در این‌جا، گزارة مصطلح منطقی نیست، که بتوان آن را هم‌معنا با عامل دانست. بدین ترتیب، تکرار شبه نقد پیشینی در این مورد نیز بیهوده است؛ امّا بر فرض درستی این مطلب، در گذشته نشان دادیم که نقیض یک عبارت را، نفی آن تعریف کردن در منطق ارسطویی هیچ اشکالی ندارد.

4. چرا وحدت متناقضین

اشکال دیگری که به نظر نویسندگان بر دیدگاه ارسطو وارد است، بدین شرح است:

ارسطو در اثبات این که دو گزاره متناقض در چه مورد یا موارد مشخصی باید اختلاف داشته باشند و در غیر آن موارد، باید در دیگر موارد وحدت داشته باشند، چه دلیلی ذکر کرده است؟]229[

در این بند، نویسندگان یادآور می‌شوند که: «دلیلی از ارسطو در این که دو گزارة متناقض به‌طور مشخص در چه مواردی وحدت (یا اختلاف) دارند» نیافته‌‌اند. اگر مراد از دلیل در این‌جا، معنای متعارف آن در فلسفه باشد، در حقیقت آنها در طلب دلیل برای اصل امتناع تناقض‌اند که از دیدگاه ارسطو برهان‌ناپذیر است. و اگر مراد از دلیل در این‌جا، بحث دربارة شروط وحدت قضایاست، گذشته از تسامح در تعبیر، در بخش‌های قبل نشان دادیم که «اصل تناقض» ارسطو بر این بحث متوقف نیست.

5. جمع‌بندی

در این مقاله کوشیده‌ایم از دو جهت ایده‌های مطرح‌شدة ارسطو را دربارة اصل تناقض به چالش کشیده و ناکافی بودن دلایل پشتیبان ایده‌ها را نشان دهیم: الف) نشان دادن تفسیر به رأی‌های قطعه‌های ارسطو که حکم مقدمات را در کل استدلال مقاله ایفا می‌کردند؛ ب) استدلال علیه ایده‌های اصلی مطرح‌شده در مقاله. و بی شک، بحثی ایجابی دربارة موضوعات مطرح شده در این نوشتار، به‌طور مسلّم مجال گستره و سعة فلسفی بیشتری را می‌‌طلبد.

پی‌نوشت‌ها

کتاب‌نامه

1. ابن‌رشد، تلخیص کتاب البرهان، محمود قاسم و تشارلس بتروث و أحمد عبدالمجید هریدی، الهیئة المصریة العامة للکتاب، 1982.

2. ابن سینا، الإشارات و التنبیهات، الجزء الأول فی المنطق، نشرالبلاغة، 1385.

3. احمدی افرمجانی، علی‌اکبر و حجّتی، محمّد علی و مروت، علی اصغر، «تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض»، پژوهش‌های فلسفی ـ‌کلامی، شمارة سوم و چهارم، 207 ـ 231، 1386.

4. ادیب سلطانی، میر شمس‌الدین، منطق ارسطو (ارگانون)، مؤسسة انتشارات نگاه، تهران، 1378.

5. بدوی، عبدالرحمن، منطق أرسطو، ثلاثة أجزاء، وکالة المطبوعات، الکویت و دارالقلم بیروت، لبنان، الطبعة الأولی، 1980م.

6. رازی، فخرالدّین، الإنارات فی شرح الإشارات، تصحیح: امیر فرهپور (پایان نامة کارشناسی ارشد - دانشکدة الاهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران)، 1373 ـ 1374.

7. شیرازی، صدرالدّین محمّد، التنقیح فی المنطق، به تصحیح غلامرضا یاسی‌پور، انتشارات بنیاد حکمت صدرا، 1378.

8. Ackrill. j. I., Aristotle categories and de Interpretation, translated with notes, Oxford Clarendon Press, 1994.

9. Aristotle, The complete works of aristotle, the revised oxford translation, edited by: j. Barnes 2 volume, Princeton University Press,1995.

10. Bouyges. M., Averroes Tafsir ma ba’d at-tabi’at, dar el-machreq editeurs, beyrouth,1967, v. 1.

11. Madigan. A., Alexander of Aphrodisias on Aristotle metaphysics, v. 4, translated by: Madigan, Duckworth, 1993.

12. Plato, The collected Dialogues, edited by: Hamilton. E and Cairns. H. Princeton University press, 1994.

13. Politis. V., Aristotle and the Metaphysics, Routledge, 2004.

14. Ross, w. D., Aristotle’s Metaphysics, a revised text with introduction and commentary, two volume, Oxford at the Clarendon Press, 1981.

15. Tredennick. H., Aristotle the Metaphysics, books i-ix, the loeb Classical library- Harvard University Press,1956.

16. Tredennick. H., Aristotle the metaphysics, books x-xiv, the loeb classical library- Harvard University press,1958.

--------------------------------------------------------------------------------

[1]. از دوستان فاضلم آقای سیدعمار کلانتر و آقای سیدجمال‌الدین میرشرف‌الدین که نسخة اولیه این مقاله را به‌دقت مطالعه کردند و ایرادات اساسی آن را متذکر شدند، سپاسگذارم.

[2]. احمدی افرمجانی، علی اکبر و حجّتی، سیّد علی و مروّت، علی اصغر، «تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض»، پژوهش‌های فلسفی ـ کلامی، شماره‌های 31 و 32، 1386، ص 207 ـ 231 (از این پس، ارجاع به صفحات این مقاله (برای مثال، صفحة 220) بدین صورت است: [220]).

[3]. در این مقاله، نشان داده‌ایم که این تعریف‌ها مضمون واحدی ندارند[207].

[4]. ارسطو با هشت عبارت متفاوت دربارة اصل تناقض، به‌تعبیر این اصل از دیدگاه خود پرداخته است [209].

[5]. ... تعبیر یکم، متافیزیکی و تعبیر دوم، منطقی است ]222[.

[6]. (تعاریف ارسطو ازاین اصل) دارای لوازمی هستند که با برخی دیدگاه‌های دیگر ارسطو در زمینه‌های «مسئلة سلب»، «نظریة تعداد اجزا قضایا» و... ناسازگارند[207].

[7]. می‌توان گفت که... تعبیر ارسطویی اصل تناقض (به‌ویژه تعبیر منطقی آن) مخالف با آموزه‌های خود ارسطو در باب اجزای گزاره‌ها در آثار او و به‌ویژه کتاب عبارت ارگانون است. ]224[.

[8]. تعبیر ارسطو از اصل تناقض یا به دلیل عدم ذکر تمام وحدت‌ها و یا به دلیل عدم ذکر تمام اختلاف‌های متناقضان، به جای این‌که «گزاره»ای تعریفی باشد «گزاره‌نما»یی است که تا جای خالی آن با عبارت معناداری پر نشود، نمی‌توان آن‌را تعریف لفظی مانعی از اصل تناقض قلمداد کرد]207[.

[9]. اصل تناقض... در واقع به علت خالی بودن جای دیگر وحدت‌ها در آن یک گزاره‌نماست، نه گزاره و نمی توان آن را گزاره، یعنی سخنی دانست که در باب مطلق اشیا، گزارشی (صادق یا کاذب) می‌دهد]225[.

[10]. اما - چنان که دیدیم - ارسطو هیچ دلیلی ذکر نکرده است که موارد وحدت یا اختلاف دو گزاره متناقض را به‌گونة مشخص ثابت کند]230[.

[11]. It is impossible at once to be and not to be (Tredennick, 1956, 163), It is impossible for any thing at the same time to be and not to be (Barnes, 1995, v. ll, 1588).

[12]. That whose contrary is necessarily true (tredennick, 1956, 255-Barnes, 1995, v. ll, 1611).

[13]. شماره‌گذاری‌های ایتالیک متعلق به نگارنده است.

[14]. که مقصود ارسطو همین است.

[15]. ملاحظات مربوط به بندهای 2 و3 که مربوط به شرح قطعة اول موردبحث است (قطعة الف) بعداً طرح خواهد شد.

[16]. سعی می‌کنیم آدرس‌ها را دقیق‌تر از آنچه در مقالة موردنظر آمده، بیاوریم.

[17]. The same thing cannot at one and the same time be and not be, or admit any other similar pair of opposites (Barnes, 1995, v. ll, 1677- Tredennick, 1958, 71).

همچنین برای تأیید بیشتر، نک: شرح این بند در: Ross, 1981, v. II, p. 316.

[18]. تقابل، اقسام متعددی دارد که تنها یکی از آنها تقابل وجود و عدم است]211[.

[19]. There are just as many kinds of privations as there are of words with negative prefixes (Barnes, 1995, v. II, 1615).

[20]. The negation of unity is its absence (Tredennick, 1956, 153), The negation means just the absence of unity (Barnes, 1995, v. II, 1585).

خاطرنشان کردن یک نکته ضروری است، در آنچه به‌عینه نقل کردیم، وحدت تنها یک مثال به‌حساب می‌آید که مرتبط به بخشی است که ارسطو در حین آن است.

[20]. In privation there is also implied an underlying nature of which the privation is predicated (Barnes, Ibid.), In privation there is a substrate of which the privation is predicated (Tredennick, Ibid.).

تذکر: آنچه ذیل «ب» آوردیم هرچند مؤلفان بدان اشاره کرده‌اند، آشفتگی و نامفهوم بودن و خلط مطالب در متن فارسی مقاله، فهم مطلب اصلی را دشوار می‌کند.

[21]. When a man, on being asked whether a thing is white, says"no", he has denied nothing except that it is, and it is not being is a negation (1012 a 15-20) (Barnes, 1995, v. II, 1598).

[22]. تقابل عدم و ملکه (دارندگی و ندارندگی) و تناقض (آریگویی و نیگویی = سلب و ایجاب) ]214[.

[23]. برای اقسام فقدان یا عدم نک: 1022ب20 ـ 1023الف10؛ اندکی بعد، از این پنج قسم صحبت می‌کنیم.

[24]. But privation is a kind of contradiction (Barnes, 1995. v. II, 1667) ;

فأما العدم فأنه نقیض ما... . و لما ذکر ان العدم نقیض مّا، أخذ أن یذکر الفرق بینه و بین النقیض... . ( Bouyges, تفسیر ما بعدالطبیعه ابن‌رشد، ص 1312 ـ 1313).

[25]. Forcible removal of any thing is called privation (Tredennick, 1956, 275) -The violent removal of any thing (Barnes, 1995, v. II, 1615).

[26]. a contradiction or incapacity (Barnes, Ibid, 1667), (Tredennick, 1958, 25). -26

[27]. see Bigelow, 1998, v. 7, 236.

[28]. It is not possible therefore to make the opposed assertions truly of the same subject (Barnes, 1995, v. II, 1678) / opposite statements can never be true of the same subject (Ibid.).

[29]. Contradictories cannon be predicated at the same time (Barnes, v. II, 1591).

ترجمة ارائه‌شده در مقاله: «]ممکن نیست که[ (حمل) همة نقیض‌ها در یک زمان بر همان چیز صادق باشد.»

[30]. That contradictory statements cannot be truly made about the same subject at one time (Ibid., 1680) ترجمة ارائه‌شده در مقاله: «گفته‌های متناقض (یا دقیق‌تر، اقوال متقابل) ممکن نیست دربارة همان. چیز در یک زمان راست باشند. »

[31]. it is not possible to affirm and deny at the same time (Barnes, 1995, v. 1, 125)

... أنّه غیرممکن أن یحکم علی شی‌ء واحد بالإیجاب و السلب معاً (بدوی، 1980، جزءالثانی، 362).

ترجمة ارائه‌شده در مقاله: «نمی‌توان هم هنگام محمولی را به موضوعی‌ها گفت (= بر موضوعی حمل کرد) و از آن نی گفت (= سلب کرد)».

[32]. It is that the same attribute cannot at the same time belong and not belong to the same subject in the same same respect (Barnes, v. II, 1588), (Tredennick, 1956, 161).

ترجمة ارائه شده در مقاله: «بودن و نبودن یک چیز - هر دو - در یک زمان و در همان چیز و از همان جهت ممکن نیست».

[33]. از پرداختن به تفسیر این دعاوی (درمورد بندهای اخیر) می پرهیزیم و این، به‌معنای هم‌رأیی نگارنده در این موارد نیست. استدلال من از این پس به قدر کافی برای نقض موضع ارائه‌شده در مقاله در این قسمت کارساز است.

[34]. نک: اقسام مقولات و مثالی برای مقولة نسبت ـ 4 وv. I و1995وBarnes) و (اضافی بودن «کم ـ زیاد» و «بزرگ ـ کوچک» ـ 9 ,.Ibid) و (تعریف مقولة نسبت یا اضافه Ibid, 10.) و (تعریف آنچه بر آنها اضافی اطلاق می شود ـ Tredennick و 1956و (261 و... .

[35]. Same subject in the same respect (Barnes, 1995, v. II, 1588).

[36]. Averroes, 1967, 348-9

[37]. A contradiction is an opposition of which of itself excludes any intermediation (Barnes, 1995, v. 1, 116); and‘ Contradiction admits of no intermediate’ and‘ Contradiction does not admit of an intermediate (Barnes, 1995, v. 2, 1222)

ترجمۀ عربی این بند از ارسطو غلط است: «أما المناقضه فهی أنطیثاسس، أعنی التقابل الذی الأوسط له بذاته» (بدوی، 1980، الجزء الثانی، ص 334)، ولی ابن‌رشد در خلاصه‌ای که از کتاب تحلیلات ثانوی به‌دست داده، به درستی یادداشت می‌کند که «وأمّا النقیض فهو المقابل الذی لیس بینه وسط» (ابن‌رشد، تلخیص کتاب البرهان، ص 41).

[38]. It is obvious that the same thing will never do or suffer opposites in the same respect in relation to same thing and at the same time.

[39]. با عنایت به آثار ارسطو، می‌توان پاسخ‌های دیگری تدارک دید. از آن‌جا که ادّعای فوق، ساده‌باورانه‌تر از حدی است که تاب نقدی جدّی را بطلبد، به همین مقدار کفایت می‌شود.

[40]. e. g. Every man is white – not every man is white (Barnes, 1995, 27) & (Ackrill, 1994, 48 & 129).

[41]. صفحة 26 از پیش‌گفتار مترجم که با اعداد رومی مشخص شده‌اند.

[42]. But if they are (contradictiory statements) about universal not taken universally it is not always the case that one is true and other false. for it is true to say at the same time that a man is white and that a man is not white, or that a man is noble and a man is not noble (Barnes, 1995, v. i, 28).

[43]. پادگویی، برابر با تناقض و پادگویانه، برابر با متناقض است. (ادیب سلطانی، منطق ارسطو، ص 81، پاورقی یک)

[44]. Consequently it is not necessary, whit these statements either, for one contradictionary to be true and the other false (Ibid.).

[45]. Clearly, then, it is not necessary that of every affirmation and opposite negation one should be true and other false. For what holds for things that are does not hold for things that are not but many possibly be or not be (Barnes, 1998, v. i, 30).

[46]. برای پذیرش این نظر مؤلفان، دست‌کم نیاز به شواهد دیگری از سوی ارسطو هستیم که به هرحال، در مقالة موردنظر ارائه نشده است.

[47]. (Whitaker, 1997, 80) &(Anscomb, 1956) & (Barnes, 1986, 201-202).

[48]. وأما الایجاب فانه الحکم بشیء علی شیء والسلب هو الحکم بنفی شیء عن شیء... فمن البین اذا أن لکل ایجاب سلبا قبالته ولکل سلب ایجاباً قبالته. فلیکن التناقض هو هذا: أعنی ایجاباً وسلباً متقابلین. وأعنی بالمتقابل أن یقابل الواحد بعینه فی المعنی الواحد بعینه، لیس علی طریق الاتفاق فی الاسم، وسائر ما أشبه ذلک مما استثنیناه کلما لمطاعن المغالطین (بدوی، 1980، جزء الأول، 104 ـ 105). به نظر می‌رسد عبارت نسخة بدلی که فرید جبر به‌جای «استثنیناه کلماً» آورده، یعنی «اشترطناه کله» صحیح‌تر باشد. (فرید جبر)